Contents

[خلاصه جلسات گذشته 1](#_Toc140659571)

[مفهوم استثناء 1](#_Toc140659572)

[کلام شهید صدر رحمه الله در حلقات: عدم ثبوت مفهوم برای استثناء 1](#_Toc140659573)

[بررسی کلام شهید صدر رحمه الله در حلقات 2](#_Toc140659574)

[تفاوت بین جمله‌ی استثنائیه موجبه و نافیه در نظارت به سایر عناوین 2](#_Toc140659575)

[مفهوم حصر 3](#_Toc140659576)

[دلالت «أنما» بر حصر 5](#_Toc140659577)

[عدم افاده‌ی حصر تقدیم ما حقه التاخیر 5](#_Toc140659578)

[دلالت ضمیر فصل بر حصر 6](#_Toc140659579)

# بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه جلسات گذشته

بحث در مفاهیم بود. صاحب کفایه رحمه الله قائل به عدم مفهوم مطلق برای جمله‌ی شرطیه و وصفیه شدند و در مقابل مفهوم مطلق برای غایت در صورتی که غایت حکم باشد و استثناء و حصر را پذیرفتند. شهید صدر رحمه الله نیز فقط قائل به مفهوم مطلق برای جمله‌ی شرطیه و استثناء شدند. ولی ما فقط مفهوم مطلق در مفهوم استثناء و حصر پذیرفتیم.

# مفهوم استثناء

### کلام شهید صدر رحمه الله در حلقات: عدم ثبوت مفهوم برای استثناء

شهیدصدر رحمه الله در بحوث مفهوم مطلق را در شرط، استثناء و حصر پذیرفتند ولی در حلقه ثالثه که بعد از بحوث تالیف شده است مفهوم استثناء را نپذیرفتند. تعبیر ایشان در حلقه ثالثه این است در مفاد جمله‌ی استثنائیه یعنی «یجب اکرام العالم الا الفاسق» دو احتمال وجود دارد: یکی «وجوب اکرام العالم یستثنی منه الفاسق» در این صورت جمله‌ی استثنائیه مفهوم مطلق دارد یعنی اکرام فاسق را از سنخ وجوب اکرام عالم، استثناء می‌کند. و دیگری: «جعلت وجوب اکرام العالم وجوبا مستثنی منه وجوب اکرام الفاسق» در این صورت مفهوم مطلق نخواهد داشت چون در این صورت مفاد آن جعل یک وجوب خاص موصوف به این صفت است اما نمی‌گوید که یک وجوب اکرام عالمی که فاسق از آن مستثنی نباشد جعل نکردیم‌ چون اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند و اصحّ این است که مفاد جمله‌ی استثنائیه همین احتمال دوم است و نسبت استثناء به این وجوب نسبت ناقصه است و لذا مفهوم مطلق ندارد و این مطلب شبیه این است که شخصی بگوید: «الانسان فی الدار عالم» در این صورت باید هر فردی که در خانه هست عالم باشد تا این جمله صادق باشد چون جمله تامه است اما اگر به نحو وصفی بگوید: و «الانسان العالم فی الدار» چون نسبت وصفیه است نفی وجود انسان جاهل در دار نمی‌کند.[[1]](#footnote-1)

### بررسی کلام شهید صدر رحمه الله در حلقات

این کلام خلاف وجدان عرفی است و ظاهر جمله ی استثنائیه نسبت تامه است.

### تفاوت بین جمله‌ی استثنائیه موجبه و نافیه در نظارت به سایر عناوین

البته «یجب اکرام العالم الا الفاسق» فقط ظهور در نفی سنخ وجوب اکرام از فاسق از حیث عالم بودن دارد و نفی وجوب اکرام دیگر برای آن از حیث عنوانی دیگر مانند هاشمی بودن نمی‌کند.

به‌خلاف جمله‌ی استثنائیه نافیه مثل«لایجب اکرام العالم الا العادل» واضح است که مفاد آن این است که «لایجب اکرام العالم و یجب اکرام العادل» و مفاد آن حیثی نیست و به صورت مطلق اثبات وجوب اکرام عالم برای عادل و حرمت اکرام غیر عالم عادل می‌کند نه این که فقط اثبات حرمت اکرام عالم غیر عادل از حیث غیر عادل بودن کند، یعنی دو جمله‌ی مستقل هستند که هر کدام اطلاق دارد و لذا نسبت آن با «یحرم اکرام الاموی» عموم و خصوص من وجه است و در مورد اکرام عالم عادل اموی با هم تعارض می‌کنند. و این که در دوره قبل این بیان را حتی نسبت به جمله‌ی استثنائیه موجبه نیز مطرح کردیم و گفتیم« «یجب اکرام العالم الا الفاسق» منحل به دو قضیه‌ «یجب اکرام العالم العادل» و «لایجب اکرام العالم الفاسق» می‌شود و قضیه‌ی دوم با «یجب اکرام الهاشمی» نسبت به عالم هاشمی فاسق تعارض می‌کنند»، درست نیست و در این دوره بین جمله‌ی موجبه و نافیه تفصیل می‌دهیم زیرا در جمله‌ی موجبه فقط سنخ حکم موجود در مستثنی منه از همان حیث عنوان مذکور در مستثنی منه از مستثنی نفی می‌شود چون «یجب اکرام العالم الا الفاسق» ظهور در دو جمله‌ی مستقل ندارد یعنی استثناء در این جا یک جمله‌ی مستقل به نحو «لا یجب اکرام العالم الفاسق» نیست تا در آن اطلاق جاری شود بلکه آن استثناء از وجوب اکرام عالم است و ظاهرش نفی همین سنخ حکم اکرام عالم است و لذا بر خلاف دوره‌ی قبل در این دوره بین جمله ی نافیه و موجبه از این جهت تفصیل می‌دهیم.

### مفهوم حصر

اگر جمله‌ای مفید حصر باشد قطعا دارای مفهوم است لذا فقط باید بحث مصداقی وصغروی کرد که چه چیزی مفید حصر است؟

شیخ انصاری ره فرمودند: دلالت «إنما» بر حصر ثابت نیست.

ولی به نظر ما «إنما» دلالت بر حصر می‌کند و شواهد زیادی از آیات و روایات بر این مطلب وجود دارد و در استعمالات «إنما» موردی که منافی با حصر باشد -ولو حصر اضافی- وجود ندارد و صاحب کتاب قاموس و همچنین ابن هشام در مغنی نیز این مطلب را مفروغ عنه گرفته‌اند.[[2]](#footnote-2)

شواهد قرآنی مثل آیه: «اِنَّما يَسْتَجيبُ‏ الَّذينَ يَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتى‏ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ»[[3]](#footnote-3) و «إِنَّما أُنْزِلَ الْكِتابُ عَلى‏ طائِفَتَيْنِ‏ مِنْ قَبْلِنا»[[4]](#footnote-4) و «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ‏ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي‏»[[5]](#footnote-5) همه‌ی این‌ها مفید حصر هستند.

شواهد روایی نیز مثل روایت «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع أَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَنْهَى عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الْحَمَّامِ قَالَ لَا إِنَّمَا نَهَى أَنْ يَقْرَأَ الرَّجُلُ وَ هُوَ عُرْيَانٌ فَأَمَّا إِذَا كَانَ عَلَيْهِ إِزَارٌ فَلَا بَأْسَ.»[[6]](#footnote-6) مفاد این روایت نهی از قرآن خواندن انسان در حالی که عریان است می‌باشد.

و روایت « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: إِنَّمَا جَامَعَهَا دُونَ‏ الْفَرْجِ‏ فَلَمْ يَجِبْ عَلَيْهَا الْغُسْلُ لِأَنَّهُ لَمْ يُدْخِلْهُ وَ لَوْ كَانَ أَدْخَلَهُ فِي الْيَقَظَةِ وَجَبَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ أَمْنَتْ أَوْ لَمْ تُمْنِ.»[[7]](#footnote-7)

و روایت «الصَّوْمَ‏ إِنَّمَا هُوَ فِي‏ السَّنَةِ شَهْرٌ»[[8]](#footnote-8) و روایت «وَ لَا تَنْقُضِ‏ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ‏ بِيَقِينٍ‏ آخَر»[[9]](#footnote-9) و روایت «فِي رَجُلٍ‏ مَسَ‏ مَيْتَةً أَ عَلَيْهِ‏ الْغُسْلُ‏ قَالَ لَا إِنَّمَا ذَلِكَ مِنَ الْإِنْسَان‏»[[10]](#footnote-10) یعنی غسل مس میت فقط در مورد مس میت انسانی است. و همچنین روایت «لرَّجُلِ‏ يَكُونُ‏ مَعَهُ‏ اللَّبَنُ‏ أَ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ قَالَ لَا إِنَّمَا هُوَ الْمَاءُ وَ الصَّعِيدُ.»[[11]](#footnote-11) و غیر این‌ها از روایات دیگر.

بنابراین در استعمالات «إنما» موردی که منافی با حصر ولو حصر اضافی باشد وجود ندارد. مگر چند مورد که منشأ شبهه شده است و این مطلب که بعضی نقض کردند به آیه «انما الحیاة الدنیا لعب و لهو»[[12]](#footnote-12) که «إنما» در آن مفید حصر نیست، تمام نیست زیرا دو آیه دیگر وجود دارد که فرموده است «و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو»[[13]](#footnote-13) و «الا» قطعا مفید حصر است.

اما نقض به «انما المومنین اخوة»[[14]](#footnote-14) و «انما المشركون نجس»[[15]](#footnote-15) و «ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله»[[16]](#footnote-16) و «انما ذلكم الشيطان يخوف اولياءه فلاتخافوهم»[[17]](#footnote-17) و«قالوا إنما البيع مثل الربا»[[18]](#footnote-18) و «واسكن اليه من رحمتك رحمة تغنيه بها عن رحمة من سواك، فانما رحمتك للظالمين»[[19]](#footnote-19) که رحمت خداوند را منحصر به ظالمین می‌داند، ولو آن ها به هیچ وجه تناسب به حصر ندارد ولذا نمی‌توان گفت: «المؤمنون اخوة فقط وليسوا شيئا آخر» یا «أن المؤمنون فقط أخوة دون غيرهم» ولی برخی از این‌ها نیز قابل توجیه است مثلا «ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله» مثل «و ما رمیت اذا رمیت و لکن الله رمی»[[20]](#footnote-20) است و مفاد آن این است که کسانی که با تو بیعت می‌کنند فقط بیعت با خدا می‌کنند و در آن شرک و ریا نیست و مفاد «انما ذلكم الشيطان يخوف اولياءه فلاتخافوهم» نیز ممکن است این باشد که شیطان فقط اولیائش را می‌ترساند چون غیر اولیائش از شیطان نمی‌ترسند و در «انما البیع مثل الربا» مراد از بیع، بیع النسیئة است چون بیع نسیئه که در آن مثلا فرش که به صورت نقدی یک میلیون فروخته می‌شود به نحو نسیئة به قمیت یک میلیون و نیم فروخته می‌شود، مشرکین می‌گفتند: این مثل ربا است و چیزی غیر آن نیست لذا دلالت آن بر حصر درست است، و «انما رحمتک للظالمین» نیز حصر ادعائی است چون ائمه علیهم السلام که نزدیک‌ترین افراد به خداوند متعال هستند، محتاج به رحمت خداوند به معنای ادعائی نیستند بلکه آن مناسبت دارد با انسان‌های ظالم به‌خاطر گناهانی که انجام دادند، لذا حصر ادعائی است.

«و انما مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه من السماء»[[21]](#footnote-21) و «انما النسیء زیادة فی الکفر»[[22]](#footnote-22) نیز حصر ادعائی است و لذا می‌توان گفت: «ما الحیاة الدنیا الا کماء انزلناه من السماء» که دنیا مثل آب است که می‌گذرد و تمام می‌شود.

بنابراین موارد استعمال «إنما» در حصر زیاد است و این دلالت موافق وجدان است که با توجه به آن این موارد را می‌توان حمل بر حصر ادعائی یا اضافی کرد.

### دلالت «أنما» بر حصر

مرحوم خویی رحمه الله فرموده‌اند: «أنما» دلالت بر حصر نمی‌کند.

ولی این کلام نیز تمام نیست چون عرف بین «إنما الحیاة الدنیا لعب و لهو» و بین «واعلموا أنما الحيوة الدنيا لعب ولهو»[[23]](#footnote-23) فرق نمی‌بیند و در قاموس نیز تصریح به این مطلب کرده است.[[24]](#footnote-24).

البته «أنما» گاهی مرکب از «أن» و «ما» موصوله است مثل: «و اعلموا أنما غنمتم من شیء فان لله خمسه»[[25]](#footnote-25) کما این که بعد از «إنّ» نیز گاهی «ما» موصوله می‌آید مثل «إنّ ما توعدون لآت»[[26]](#footnote-26) و بحث ما در «أنما» و «إنما»یی است که کلمه واحده هستند و عرف از هر دو حصر می‌فهمد.

### عدم افاده‌ی حصر تقدیم ما حقه التاخیر

بعضی قائل شدند به این که تقدیم چیزی که حق آن تاخیر است مثل« ایاک نعبد و ایاک نستعین»[[27]](#footnote-27) که مفعول به که باید بعد از فعل و فاعل ذکر شود قبل از آن دو بیان شده است، مفید حصر است و آن با «نعبدک و نستعینک» تفاوت دارد.

ولی این کلام تمام نیست چون صرف تقدیم چیزی که حقش تاخیر است، مفید حصر نیست و لذا «ایاک اعنتنی» دلالت ندارد بر این که فقط تو کمک من کردی و کسی غیر تو کمک من نکرد مگر در مواردی که قرینه وجود داشته باشد و یا تناسب حکم و موضوع چنین اقتضا کند. و اما این که ادباء قائل شدند به این که تقدیم ما حقه التاخیر مفید حصر است اولا همه ی ادباء چنین مطلبی را بیان نکردند و بعضی این مطلب را بیان کردند. ثانیا: ما تعبد به کلام ادباء نداریم و در «إنما» بخاطر وجدان عرفی دلالت آن بر حصر را قبول کردیم ولی در مقام عرفا خطاب « ایاک نصر زید» با «نصرک زید» فرق نمی‌کند.

اما در جملات حملیه مرکبه مثل «امیر المؤمنین علی علیه السلام عادل» و «زید فقیه» اگر ما حقه التاخیر مقدم شود مثلا گفته شود «العادل امير المؤمنين» و «الفقیه زید» دلالت بر حصر می‌کند چون در قضایای هلیه‌ی مرکبه همیشه موضوع اطلاق شمولی دارد بخلاف هلیه‌ی بسیطه مثل:«الانسان موجود» که در صورت وجود یک انسان نیز «الانسان موجود» صادق خواهد بود ولی در هلیه‌ی مرکبه وقتی گفته می‌شود: «الانسان ذو راس واحد» باید هر انسانی این وصف را داشته باشد والا جمله کذب خواهد بود و منشا دلالت ما حقه التاخیر در قضایای هلیه‌ی مرکبه بر حصر این مطلب است لذا «زید ابنک» با «ابنک زید» فرق دارد و «ابنک زید» دلالت دارد بر این که پسر تو فقط زید است یعنی پسر تو متحد با زید است و هیچ پسری برای تو نیست که زید نباشد ولی «زید ابنک» چنین دلالتی ندارد.

البته گاهی «ال»، «ال» عهد است مثل«الفقیه زید» که ممکن است مراد فقیه خاصی مثل فقیه درجه یک، باشد که در این صورت دلالت بر حصر ندارد و این که«ال» عهد باشد یا حصر اضافی و ادعائی، نیاز به قرینه دارد و اگر قرینه بر هیچ‌کدام از آن‌ها وجود نداشت ظاهر محمول قرار گرفتن موضوع در قضیه هلیه مرکبه این است که مفید حصر است.

### دلالت ضمیر فصل بر حصر

یکی دیگر از ادات حصر ذکر ضمیر مبتدا قبل از خبر است مثل «زید هو القائم» یعنی زید همان جنس قائم است و آن ها با هم متحد هستند و قائمی غیر زید وجود ندارد لذا دلالت بر حصر می کند. البته این در صورتی است که «ال» در خبر یعنی «القائم» برای جنس باشد نه عهد.

1. دروس في علم الأصول (طبع انتشارات اسلامى) ، صدر، محمد باقر، ج‏2، ص125. [↑](#footnote-ref-1)
2. مغنی الادیب ج1ص 406 [↑](#footnote-ref-2)
3. الانعام:36. [↑](#footnote-ref-3)
4. الانعام:156. [↑](#footnote-ref-4)
5. الاعراف:187. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی(ط-الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج6، ص502، ح32. [↑](#footnote-ref-6)
7. تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)، طوسی، محمد بن حسن، ج1، ص122، ح14. [↑](#footnote-ref-7)
8. من لایحضره الفقیه، ابن بابویه، محمد بن علی، ج1، ص92، ح197. [↑](#footnote-ref-8)
9. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ج1، ص245، ح1. [↑](#footnote-ref-9)
10. تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)، طوسی، محمد بن حسن، ج1، ص431،ح19. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان، ص188، ح14. [↑](#footnote-ref-11)
12. محمد:36. [↑](#footnote-ref-12)
13. الانعام:32. [↑](#footnote-ref-13)
14. الحجرات:10. [↑](#footnote-ref-14)
15. التوبة:28. [↑](#footnote-ref-15)
16. الفتح:10. [↑](#footnote-ref-16)
17. آل عمران:175. [↑](#footnote-ref-17)
18. البقرة:275. [↑](#footnote-ref-18)
19. تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)، طوسی، محمد بن حسن، ج1، ص458، ح137. [↑](#footnote-ref-19)
20. الانفال:17. [↑](#footnote-ref-20)
21. یونس:24. [↑](#footnote-ref-21)
22. التوبة:37. [↑](#footnote-ref-22)
23. الحديد: 20 [↑](#footnote-ref-23)
24. القاموس المحیط، فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ج4، ص179. [↑](#footnote-ref-24)
25. الانفال:41. [↑](#footnote-ref-25)
26. النعام:134. [↑](#footnote-ref-26)
27. الفاتحة:5. [↑](#footnote-ref-27)